

بخش دوم

سقراط فضیلت را همان دانش میدانست و حتی از وی نقل شده که : علومهم و کفی اما وقتی که میگوید : هنگامی که دانش در مورد ترس و بی باکی بکار رود ، شجاعت است و هنگامی که در مورد رعایت مقتضیات نفسانی بکار رود ، عفت است و هنگامی که در مورد قوانین حاکم بر جامعه بکار رود عدالت است و هنگامی که در مورد پرستش به کار رود ، دینداری است و نفس دانایی حکمت است ، معلوم میشود که تنها دانش محض را فضیلت نمیداند ، بلکه چهار قسم آن دانش نوام با عمل است و یک قسم آن دانش محض است و خلاصه نظر او این است که فضیلت در نیکوکاری است .

افلاطون که دنباله رو استادش سقراط است برای انسان سه جنبه قائل است : جنبه عقلی و جنبه عاطفی و جنبه شهوانی ، فضیلت جنبه عقلی را حکمت و فضیلت جنبه عاطفی را شجاعت و فضیلت جنبه شهوانی عفت میدانند ، بدیهی است که این دو

از آنچه تاکنون گفته ایم میتوان استنباط کرد که دیگر نیازی به تعریف فضیلت و کرامت نداریم ما خود هستی را کرامت و فضیلت دانستیم و تفاوتی را که موجود است از نظر مراتب و درجات هستی دارند ، عبارت از تفاوت آنها از لحاظ کرامت و فضیلت دانستیم . چنین مفهومی ، از مفاهیم بدیهی و روشن است ، اگرچه ممکن است گاه در تضاد با آن اشتباه و ابهامی پیدا شود هنگامی که به سخنان حکیمان و فیلسوفانی که در مورد فضائل اخلاقی انسان سخن گفته اند مینگریم باین نتیجه میرسیم که با همه تفاوت ظاهری که میان گفته های آنهاست میخواهند یک حقیقت را بیان کنند ، البته آنها صرفا بآن فضایل و مکارمی پرداخته اند که جنبه اکتسابی دارند .

فضیلت و کرامت

جنبه بی‌نیاز از جنبه نخست نیستند .
 ارسطو فضیلت را به فضیلت نفسانی و
 فضیلت عقلانی تقسیم میکند ، فضیلت
 عقلانی را در خردمندی و هوشمندی میداند
 و فضیلت نفسانی را باین میداند که نفس
 تحت کنترل عقل باشد تا به حد وسط
 و اعتدال گرایش یابد و بنابراین ، وی برای
 شناخت فضیلت نفسانی تئوری اعتدال را
 مطرح میکند که اگر هم موارد نقض داشته
 باشد ، ولی در بسیاری از موارد صحیح است
 اگر به مطالعه خود درباره نظرات حکماء
 در این زمینه ادامه دهیم ، معلوم نیست
 بحرف چندان نازهای برخورد کنیم ،
 فی‌المثل اپیکور در تعریف فضیلت ، سخن از
 لذت بمیان می‌آورد ، اما خودش توضیح
 میدهد که مقصود از لذت ، آرامش نفس است
 اگر کسی آرامش واقعی بخواهد ، راهی ندارد
 جز اینکه ارزش خود را از راههای صحیح بالا
 ببرد .

در آثار کلیبان به تعبیر بسیار جالبی بر—
 میخوریم ، آنها میگویند : فضیلت غایت
 وجود است. چقدر جالب بود اگر اضافه میکردند
 که ، وجود محور فضیلت و مبداء فضیلت نیز
 هست ، اینها در بیان مصداق نیز قصور
 داشته‌اند ، زیرا فضیلت را منحصر در ترک
 تمتعات جسمی و روحی دانسته‌اند .

رواق نشینان نَحْلَهُ رَوَاقِي — بحق فضیلت
 را مقصود یا لَدَات دانسته‌اند که همان حرف
 کلیبان است و بحد در بیان مصداق ، هر

عمل عقلانی را فضیلت دانسته‌اند و تقریباً
 دنبال نظریه سقراط را گرفته‌اند .

مسیحیان قرون وسطی پیرو رواقیانند و
 دکارت فضیلت را در عمل عقل پسند میداند
 و اسپینوزا فضیلت را عبارت از سود و لذت
 را عبادت از ضرر و زیان میداند ولی متأسفانه
 گرفتار این میشود که سود و زیان را شخصی
 تلقی میکند و پابر لبه لغزشگاه مینهد .

بیش از این ، دنبال تتبع این نظریات
 نمیرویم ، اگرچه ممکن است بی‌فایده هم
 نباشد ، ولی این کار را به فرصت دیگری
 وامیگذاریم .

فعلًا از فضائل موجودات پائین‌تر از انسان
 چشم میپوشیم و به خود انسان میپردازیم .
 گفتیم : انسانیت ، یک فضیلت و مکرمت
 است باین جهت که استعدادی است خداداد
 و ذاتی که موجود انسانی را برای رسیدن به
 فضائل و مکارم دیگر آماده میکند .

بنابراین ، انسان از جماد و نبات و حیوان
 برتری دارد و اگر بخواهد بهمان راهی برود
 که حیوان می‌رود ، استعداد انسانی خود را
 کار نینداخته و طبیعی است که سقوط میکند
 در قرآن مجید کرامتها و ارزشهایی که
 انسان بآنها دسترسی دارد ، مشخص شده و
 حتی گفته شده که اگر از آن فضائل و مکارم
 محروم شود ، همچون چارپایان ، بلکه گمراه
 نراست .

برای اینکه بیشتر با مصداق فضیلت
 و کرامت ، از دیدگاه قرآن آشنا شویم ،

توجه به چند آیه زیر را ضروری میدانیم :

۱- وَلَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبُوَّةَ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ . (سوره جاثیه آیه ۱۶) .

ما به بنی اسرائیل ، کتاب وحکم ونبوت دادیم واز چیزهای پاکیزه بآنها روزی بخشیدیم وآنها را برجهانیان فضیلت دادیم .

۲- تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ (سوره بقره آیه ۲۵۳) .

بعضی از پیامبران را بر بعضی فضیلت بخشیدیم و بعضی از آنها با خدا تکلم میکردند .

۳- وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ ، وَوَرَّثَ سُلَيْمَانَ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عِلْمًا مِنْطِقَ الطَّيْرِ وَأَوْتَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنْ هَذَا لَهُوَ الْغَضُّ الْمُبِينُ (سوره نمل آیه ۱۵

و ۱۶) - ما به داود و سلیمان علم دادیم آنها گفتند : ستایش خدا را که ما را بر بسیاری از بندگان مومن خویش فضیلت بخشید و سلیمان از داود میراث برد و گفت :

ای مردم به ما سخن مرغان تعلیم واز هر چیزی بما داده شده واین ، فضل آشکار است

۴- إِنْ اللَّهُ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَشْكُرُونَ (سوره غافر آیه ۶۱) .

خداوند برای مردم ، صاحب فضل است ولی بیشتر آنها شکر نمیکنند .

۵- فَضَّلَ اللَّهُ الْمَجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ

عَلَى الْقَائِدِينَ دَرَجَةً (سوره نساء آیه ۵۵) .

خداوند ، کسانی را که بمال و جان ، جهاد میکنند ، از لحاظ درجه و مقام ، بر دیگران فضیلت داده است .

۶- إِنْ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقِيكُمْ (سوره حجرات آیه ۱۳) : با کرامت ترین شما در پیشگاه خداوند ، باتقوی ترین شماست .

۷- يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ (سوره یس آیه ۲۷) .

کاش قوم من میدانستند که پروردگار مرا آمرزیده و مرا از کرامت یافتگان قرار داد .

۸- قَالَ أَرَأَيْتَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَنْ أُوَدِّعَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لِأَخِيكَنْ ذُرِّيَّتِهِ إِلَّا قَلِيلًا (سوره اسراء آیه ۶۲) . شیطان به پیشگاه خداوند عرض کرد : مبینی که این آدم را بر من کرامت بخشیده ای؟! اگر تا روز قیامت مهلتم دهی فرزندان او را جز عده کمی گمراه خواهم کرد .

از اینجا امتیاز و کرامت و ارزش ذاتی انسان نسبت به جن هم روشن میشود ، ظاهرا انسان به حسب ذاتش بر فرشتگان برتری ندارد ، ولی میتواند از راه فضایل و مکارم اکتسابی از آنها بگذرد ، چنانکه مولوی میگوید :

باردیگر هم بمیرم از بشر
تا برآرم با ملایک بال و پیر

از ملک هم بایدم پیران شوم
آنچه اندروهم ناید آن شوم

نظام فضیلت پرور :

حکماء الهی میگویند :
لَيْسَ فِي الْإِمَّاكُنْ اَبْدَعُ مِمَّاكُنْ :

ممکن نیست نظامی بهتر از آنچه آفریده شده است ، آفریده شود ، مقصود این است که : اگر امکان داشت جهانی از این بهتر که هم در همه درجات و مراتبش فضیلت و کرامت است و هم زمینه ساز رشد و پرورش فضایل و مکارم است آفریده شود ، خداوند که نه عاجز است و نه بخیل - خلق میکرد نظام این جهان همان است که الهیون - بحق آنرا نظام احسن دانسته اند .

از آنجا که به نظر ما تکوین و تشریح و به تعبیر دیگر : آفرینش و قانون گذاری هر دو بدست خداست ، نه تنها نظام تکوینی این جهان ، فضیلت پرور است ، بلکه نظام تشریحی آن نیز فضیلت پرور است .

تمام مراتب و ابعاد طولی و عرضی این جهان ، خوان گسترده ای است برای پرورش فضیلت و کرامت و هماهنگ است برای ارتقاء کسانی که با شناخت و آگاهی کامل و دقیق فضیلت و کرامت را مقصود با لذات دانسته و به "مسابقه" و "مسارعه" و "استیاق" در راه خیرات و مغفرت پرداخته اند .

جهان طبیعت همچون کارخانه ای است که تولید کننده ارزشها و کرامتهاست و بهترین

کالائی که از این کارخانه تولید میشود ، انسان است ، انسان در این جهان بیکران ، مشی است نمونه خروار و به قول معروف : آنچه در عالم است ، در آدم است ، یابنا به گفته ای که به امیرمومنان علیه السلام منسوب است :

اَتَزَعُمُ اَنَّكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ - وَفِيكَ اَنْطَوَى الْعَالَمُ الْاَكْبَرُ . آیا گمان میکنی که جرمی صغیر هستی و حال آنکه عالم اکبر ، در تو نهان گشته؟! نا اینجا پرورش فضیلت و مکرمت ، به عهده نظام تکوین است ، از اینجا دیگر نظام تشریح است که عهده دار پرورش ارزشها و کرامتها میشود ، نظام تشریح ، آنچنان دقیق و همه جانبه ، بی ریزی شده که کمترین استعدادی که در وجود انسان است به غایت خود برسد و هیچگونه استعدادی به هدر نرود .

جالب این است که نه تنها نظام تکوین زمینه ساز نظام تشریح است ، بلکه هماهنگی نیز میکند ، یعنی برای اینکه انسان به فضائل و مکارم اکتسابی نائل شود ، همه گونه فرصت و وسائل در اختیار انسان قرار میدهد تا طی سالیهای عمر ، به فضیلتها و مکرمتها نائل شود .

نظام تشریح ، از یک طرف مصادیق

بقیه در صفحه ۳۶

هم در قرآن سواهد ربانی هست

از این تعبیرات از قرآن افساس شده

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ . و اگر این آیه را در مورد

عالم طبیعت و عالم مجردات بدانیم ، بار

احادیث و روایات

لَا تَمْرَحُ فَإِنَّ الْمَرْاحَ يَذْهَبُ بِالْبَهَاءِ

علی (ع)

المزاح: شوخی کردن

البهاء: ابهت و وقار

واندوه فرا میگرفت میفرمود آن مرد اعرابی خوشمزه کجاست تا ما را بخنده وادارد . داستان چنین بود که رسول خدا در شهر مدینه بود مردی اعرابی که برسول خدا (ص) علاقه‌ای فراوان داشت از اجناس وارداتی بمدینه بخشی را خریداری کرده برسول خدا هدیه میداد و چون صاحب آن متاع مطالبه پول میکرد آن اعرابی نزد رسول خدا آمده عرض میکرد یا رسول الله پول هدیه را مرحمت کن رسول خدا (ص) میفرمود هدیه که پول نمیخواهد پس از خنده دستور میداد تا پول آنرا بصاحبان آن مسترد دارند در مواردی که غم واندوه رسول خدا را فرا میگرفت بیاد آن اعرابی افتاده میفرمود کجاست آن مرد اعرابی تا ما را بخنداند .

لَا تَمْرَحُ فَإِنَّ الْمَرْاحَ يَذْهَبُ بِالْبَهَاءِ

علی علیه السلام

لغت : المزاح : شوخی کردن

البهاء : ابهت و وقار

شوخی کردن در میان افراد همه اقوام وملت‌ها کم و بیش وجود دارد در فرهنگ همه ملت ها ضرب‌المثل‌هایی از شوخی و طنز وجود دارد و شاید بتوان ادعا کرد که شوخی کردن براساس یک نیاز طبیعی انجام میگیرد وقتی انسان‌ها خسته و فرسوده میشوند و یا گرفتاریها می‌رود آنان را از پا درآورد در چنین شرائطی یک شوخی بجا و هدف‌دار میتواند از فرسایش انسان‌ها را باز دارد در روایات اسلامی از رسول خدا (ص) نقل شده است در آن هنگام که رسول خدا (ص) را غم

پس شوخی براساس یک نیاز طبیعی بوجود میآید .

در اصول کافی دراین زمینه بایستی بعنوان شوخی کردن اختصاص یافته که عناوین سه گانه در آن دیده میشود (الدِّعَابَةُ وَالْمَزَاحُ وَالضَّحِكُ) یعنی شوخی کردن واز محتوای احادیث چنین استفاده میشود که این خصلت در هر مومنی وجود دارد .

از ابی عبدالله (ع) نقل شده است که فرمود قَالَ: مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا فِيهِ دِعَابَةٌ، قُلْتُ وَمَا الدِّعَابَةُ؟ قَالَ الْمَزَاحُ: یعنی هر مرد مومنی در او دِعَابَةُ است پرسیده شد که دِعَابَةُ چیست؟ فرمود شوخی کردن .

از امام جعفر صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) يُدَاعِبُ الرَّجُلَ يُرِيدُ أَنْ يَتَسَّرَهُ: یعنی رسول خدا بهدف اینکه مردم را بسرور و شادی وادار کند با آنان بشوخی میپرداخت در کتاب جامع السعاده از رسول خدا حدیثی اینچنین نقل شده است که رسول خدا (ص) میفرمود: إِنِّي لَأَمْزِحُ وَلَا أَقُولُ إِلَّا حَقًّا: یعنی من مزاح میکنم ولی جز حق و حقیقت چیزی نمیگویم ازاین روایات بخوبی میتوان استفاده کرد که شوخی در اسلام عبارت از انجام عملی است که دارای دو خصوصیت کلی است اول آنکه هدف دارد وآن شاد کردن دل یک مومن دوم آنکه بهیچوجه از مسیر حق و حقیقت انحرافی حاصل نشود .

در اینجا بیک نکته اساسی میتوان پی برد و آن اینکه اسلام آداب و رسوم و همچنین رفتارهای طبیعی انسانها را بطور کلی نفی و طرد نکرده است بلکه آنهایی که ضرور و طبیعی تشخیص داده میشود پس از حک و اصلاح کردن آنها و بیرون ریختن زواید و نکات زیان آور آن اصول و اساس آنها را تأیید مینماید یکی از آن امور شوخی کردن است اسلام برای آنکه ثابت کند اسلام دین زندگی و اجتماعی است شوخیهای سازنده و سالم را تجویز و در مواردی آنرا در ردیف عبادات قلمداد کرده است .

از بسیاری از روایات و احادیث میتوان استفاده کرد که شاد کردن دل مومنین اجر و پاداش دارد گرچه این سرور و شادمانی باین باشد که پرگاهی از چهره مومنی زدوده شود یا آنکه تبسمی در چهره ای نمایان گردد .

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) مَنْ أَخَذَ مِنْ وَجْهِ أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ قِذَاةً كَتَبَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُ عَشْرَ حَسَنَاتٍ وَمَنْ تَبَسَّمَ فِي وَجْهِ أَخِيهِ كَانَتْ لَهُ حَسَنَةً: یعنی هر که در چهره برادرش پرگاهی را بزداید برایش ده حسنه نوشته میشود و هر که بچهره برادر یا ایمانش لیخندد و تبسم کند یک حسنه برایش مینویسند .

در احادیث اسلامی آمده است که روزی پسر زنی نزد رسول خدا (ص) آمده عرض کرد ای رسول خدا دعاکن تا من اهل بهشت شوم

رسول خدا فرمود پیرزنان به بهشت وارد
نمیشوند و منظور آن حضرت این بود که اهل
بهشت همه جوان خواهند بود .
شوخیهای نیش دار

با این تجزیه و تحلیل
بخوبی بدست میآید که هر عمل خنده‌آوری
نمیتواند موضوعاً داخل در شوخی‌های
اسلامی باشد زیرا بسیاری از شوخیهای
متعارف مستلزم تحقیر و توهین و هتک و آزار و
رنج مومنین میباشد این نوع شوخیها در
حقیقت بذر دشمنی پاشیدن است کتاب
جامع السعاده از یکی از دانشمندان چنین

نقل نموده است لِكُلِّ شَيْءٍ كُذْرٌ وَ كُذْرُ الْعِدَاوَةِ
الْمَزَاحُ : یعنی هر چیزی را بذری است و بذر
دشمنی شوخی کردن است .

اسلام همان طور که باموال مردم احترام
قائل شده در حفظ اعراض آنان نیز اهتمام
ورزیده است و نباید بوسیله شوخی کردن
بآبرو و حیثیت آنان لطمه وارد ساخت .

شاعر عرب میگوید :
جَرَاحَاتُ السِّنَانِ لَهَا التِّيَامُ

وَمَا يَرْجَحُ مَا جَرَحَ بِهِ اللِّسَانُ

یعنی جای شمشیر ها و نیزه‌ها بزودی التیام

بقیه در صفحه ۲۱



تربیت اجتماعی

آموزگار

انفاق

و میدانیم ثروت موجود هرکس یکنوع از روزی است و اما تخصص ، صنعت ، هنر ، قدرت ارشاد و قدرت آموزش هرکس نیز روزی است ، زیرا به مدد این توانائیهای ذاتی واکتسابی است که شخص به گردآوری مال موفق میآید . پس هرکس هر نوعی از آموزش را که میداند بایستی شرعاً ب دیگران بیاموزد ، مثلاً اگر پزشکی میداند ب دیگران بیاموزد ، بنائی ، ماشین سازی ، خیاطی ، قضاوت و معلمی یا هر نوع شغل دیگر را میداند ب دیگران بیاموزد و این خود انفاق است و انفاق از رزق میباشد در آیه دیگر فرموده است : هرکسی که نوعی از توانائی دارا است ، باید از آن انفاق نمایند .

خداوند انفاق را وسیله پاکی ثروت بشمار آورده و فرموده است : از مالهای ایشان صدقاتی بگیر تا پاک گردانی ایشان را و تربیت نمائی - از این حکم خدا در مییابیم که رسول خداوند و هرکس که خلیفه او و ولی امر است طبق شرائطی به دریافت صدقات میتواند اقدام نماید . دیگر اینک - طهارت که برای پاکی اشیاء ، بدن و لباس مطرح است برای مال و مالدار بودن یعنی مالکیت نیز مطرح است و چون تمایل به مالکیت امری ذهنی و عاطفی است و نیاز است که منشأ آن امیال آدمی است پس طهارت برای فکر و تمایل نیز مطرح میشود . پس اگر کسی روحاً تسلیم به این حکم خدا میشود که

انفاق شامل بخشش از مال وهم مشتمل بر بهره رساندن از هر روزی دیگری است . اسلام به پرداخت زکوه و خمس تصریح کرده ، و انفاق ، احسان ، برّ و اطعام را وظیفه هر کس قرار داده است . در مورد برّ فرموده است " هرگز به نیکی نمرسید تا از آنچه دوست میدارید انفاق نمائید " و از جمله چیزهایی که انسان زیاد دوست میدارد مال است و خداوند در سوره فجر میفرماید " ارب را (بناحق) میخورید و سخت مال دنیا را دوست میدارید " اینکه انسان آزاد باشد تا از مال خود بپردازد وهم آزاد باشد که حتی القوه مال گردآورد ، نوعی آزادی مطلوب و معقول است .

از هر آنچه روزی است باید انفاق کرد

مسابقه در انفاق

خداوند میفرماید : بشتابید (سبقت گیرید) به دست یافتن به آموزش از سوی خدایگان و بشتابید برای ورود به بهشتی که پهنای آن به وسعت آسمانها وزمین است . و برای متقین تدارک شده واینها کسانی اند که انفاق میکنند .

چنین برداشت میکنیم که انجام مسابقه برای پیشدستی در انفاق کردن است ، و خداوند برای چنین مسابقه‌ای دعوت کرده ، و خود داور آنست و جایزه بهشت است ، و میدان مسابقه هم گسترده است . هرکس با رزق خود یعنی توانائی ، تخصص و مهارت خود بمسابقه میپردازد و در میدانی به پهنه آسمانها و زمین میتواند هنرنمایی کند . و ناظران این میدان مشاهده کنند که برنده کسی است که بیشتر انفاق کرده یعنی بیشتر مردم رسیده واز آثار وجودی او جمعیت بیشتری برخوردار گردیده اند .

انفاق منحصر به رسانیدن و دادن لوازم برای رفع نیازهای اولیه یعنی خوراک ، پوشاک و مسکن و آموزش تعلیمات حرفه‌ای ، فنی و مکتبی نیست بلکه شامل عفو و در گذشتن از لغزشهای مردم نیز هست خداوند میفرماید : از تو میپرسند (ای پیامبر) که چه چیز انفاق کنند ، بگو عفو را اختلافات میان مردم در موارد بسیاری برسر امور مالی است بنابراین عفو کردن ارتباط زیادی به امور مالی پیدا میکند . اختلافات عقیدتی

از مال خود بایست بپردازد و بدنبال چنین میل نفسانی بعمل مبادرت جوید یعنی صدقه را باهلش که خداوند برشمرده است برساند موجبات طهارت روح خود را نیز فراهم ساخته است .

چنانچه انفاق از رزق را به آموزش علوم فنون و مهارتها تعمیم بدهیم مشاهده میکنیم که از دو طریق در تعدیل ثروت موثر میآید یکی اینکه وقتی شخص صاحب تخصص ، قرار باشد مقداری از وقت خود را صرف آموزش رایگان کند ، در این ساعات ظاهرا دستمزدی یا حقوقی دریافت نمیکند پس ثروتی را بر ثروت خود مزید نمیکند ، از طرف دیگر چون تخصصها تعلیم داده شوند هر فرد بیکار ، کاری را میآموزد و بازویش بکار میافتد ، و میتواند اشتغال پیدا کند و خویشتن را اداره نماید یعنی هر بیکار یا کارگر ساده‌ای از راه فنی شدن و آموزش دیدن دستمزد بیشتری بدست آورد و مال و ثروتی بدست آرد .

اینگونه احساس مسئولیت در میان اساتید و طلبه‌های حوزه‌های علمیه تاکنون برقرار بوده است هر استاد فرد را موظف مینگرد که به طالبان علم آنچه میداند بیاموزد ، و دانشجو بدون هیچ پرداختی در محضر درس حاضر میشود . همینکه این طلبه به شناخت و معرفتی دست یافت مجددا خود را موظف میدانند که به طالبان دیگر (نسل نو) تعلیم بدهد .

نیز گاهی منشاء مال و مالکیت دارد ، چنانکه در مسائل پولی مثل ربا و مالکیت زمین و نظام اقتصادی سوسیالیستی دریافت و پرداخت دستمزد و در معاملات که اختلاف فراوان است ، عفو بسی کارگشا و صلح آمیز است .

در سوره مائده فرموده است (خداوند کتاب فرستاد) تا بیازماید شما را درباره آنچه بشما اعطا کرده است پس سبقت گیرید در نیکی ها . مسابقات متداول در میان افراد ، گروهها و کشورها ، برسر نیروی بدنی قدرت تسلیحاتی و اشیاء تجملی است ، در حالیکه در قرآن توصیه به سبقت گرفتن در نیکی ها است و نیکی کردن عملی است که مسبوق به نوعی تفکر انسان دوستانه است کاری است که انسانی بمنظور انسانیت برای سایر انسانها میکند . و بموجب مفاد آیه ۷۷ از سوره بقره نیکی (برّ) مشتمل بر ایمان بخدا ، ایمان به قیامت ، اعتقاد به ملائکه و کتاب و انبیاء و دادن مال بمنظور دوستی

خداوند ، بخویشاوندان ، یتیمان ، بیچارگان ، راه نشینان ، سؤال کنندگان ، آزاد کردن بندگان است و شامل بیاداشتن نماز و دادن زکوه ، وفای بعهد در هنگام عهد بستن ، صبرکردن در کارزار و هنگام سختیها و بیماری است . سرانجام میفرماید این دسته از مردم اند که راست گویند و اینها بند که رستگار هستند . مضمون این آیه میتواند برای چند سؤال تربیتی ما از

لحاظ تربیت فردی و تربیت اجتماعی بعنوان پاسخ بکار آید . یکی اینکه اگر پرسند صادق (در برابر خدا و مردم) چه کسی است ؟ و دوم اینکه نیکی کدام است و شامل چه رفتار یا اعمالی است ؟ سوم اینکه رستگار (سعادتمند) کیست ؟ این سؤال اخیر مستقیماً بیانگر یک هدف تربیت است . زیرا میگویند هدف تربیت سعادتمند شدن مردم است چهارم اینکه اگر سؤال شود کیست این آیه جوابگوی این سؤال نیز هست و سرانجام اگر شاگردی از معلمش یا فردی از پیشوایش و رهبر سیاسیش بپرسد که در کدام کارها بایستی از یکدیگر سبقت گرفت و در چه نوعی از رفتار و افکار و عواطف باید مسابقه داد جوابش این است که در آنچه در این آیه خداوند برشمرده است . محل برگزاری این مسابقه هم در کوچه و بازار ، اداره آموزشگاه کارگاه ، کارخانه ، پادگان ، خانه ، مسجد دانشکده ، تالار تشریح و آزمایشگاه و خلاصه همه جا است .

از آنجا که این آیه جامع است عدهای گفته اند این آیه مخصوص انبیاء و معصومین است . اما در سوره دهر که شرح حال ابرار را میدهد ، درباره اهل بیت نازل شده در حالیکه پیامبر نبوده اند . در هر حال مقام ابرار مقام برجسته‌ای است زیرا که أُولُو الْأَلْبَابِ (صاحبان فکر) که بیاد خدا در تمام اوقات هستند ، تقاضا میکنند که ما را به ابرار (نیکان) ملحق نمای .



انسانیت

تزکیه باید قبل از تعلیم و تعلم باشد
 امام خمینی
 همه انبیاء و پیامبران برای انسان سازی
 آمدند آنها میخواستند انسانها را از بندها
 و اسارت‌های فکری و نفسانی نجات داده
 انسانی آزاد و آزاده پرورش دهند و در پرتو
 این بازسازی ها جامعه‌ای سرشار از قسط و
 عدالت بوجود آورند .
 بنابراین کار مقدس انبیاء در ساختن و

پرداختن انسانها خلاصه میشود .
 این هدف اساسی در خلال همه دستورات
 آنان حتی در قوانین جنگی نیز بچشم
 میخورد ، انبیاء بخاطر کشورگشائی و مسائل
 اقتصادی هیچگاه جنگ نمیپرداختند بلکه
 براساس انگیزه پاسداری از حریم انسانیت و
 آزادی انسانها از قیود ستمکارانه طاغوتیان
 بچنین کاری دست میزدند ، در جنگ‌های
 مسلمانان با ایرانیان سعدابی وقاص فرمانده
 لشکر اسلام گروهی را برای مذاکره با رستم
 فرخزاد گسیل داشت سرکردگی این عده با
 زهره بن عبدالله بود رستم از او پرسید
 هدف شما از جنگ چیست ؟ زهره در پاسخ
 گفت : **وَ أَخْرَاجُ الْعِبَادَ مِنْ عِبَادَةِ الْعِبَادِ السَّيِّئِ**
عِبَادَةِ اللَّهِ : یعنی این جنگ بخاطر آزاد
 ساختن بندگان خدا از بندگی انسانهایی
 مانند خود است و در فراز دیگری فرمود :
وَمِنْ جَوْرِ الْأَدْيَانِ إِلَىٰ عَدْلِ الْإِسْلَامِ : یعنی
 از تعدی و تجاوز ادیان پیشین رها ساخته به
 عدالت و قسط اسلامی راهنمایی کنیم .



در اسلام تزکیه و پرورش پیش از تعلیم و

مجید رشید پور

تعلیم وجود دارد اسلام اول به تهذیب دستور داده پس از آن بفرآگیری علم و دانش تاکید کرده است .

درسوره جمعه آیه ۲ خداوند میفرماید
هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ
او خدائی است که از میان مردم رسولی را برانگیخت تا آیات الهی را برای آنها خوانده آنان را تزکیه و تهذیب کند و سپس کتاب و حکمت را بآنان بیاموزد گرچه قبلاً در گمراهی آشکاری بسر میبردند از این آیه بخوبی آشکار میگردد که کار اساسی و عمده پیامبران سازندگی انسانها بوده است .

معلمانی که کارشان همانند پیامبران بازسازی انسانهاست نمیتوانند از سازندگی دانشآموزان غفلت بورزند چه در چنین صورتی محصول آموزش و پرورش در چهارچوب تیغ دادن در کف زنگی مست خلاصه خواهد شد .

درمدارس علوم اسلامی معلمانی از همان آغاز بسازندگی دانشجویان میپردازند شاهد و گواه این واقعیت اینکه همه دانشجویان اسلامی در ابتدائیترین مراحل درسی با حدیث نبوی آشنائی پیدا میکنند که رسول خدا (ص) فرمود : **أَوَّلُ الْعِلْمِ مَعْرِفَةُ الْجِبَارِ وَ آخِرُ الْعِلْمِ تَفْوِضُ الْأَمْرِ إِلَيْهِ** : یعنی آغاز دانش خدانشناسی است خدائی پرتوان ، خدائی جبار و پایان علم واگذاری همه امور

بدست قدرت اوست دانشجویان اسلامی بکمک معلمان خود از آغاز تحصیل به تهذیب اخلاق پرداخته خود را از هوسها نجات داده در سازندگی خود همچنان پیش میروند تا آنجا که همه انانیتها را از دست داده بایمانی سرشار وجوشنده دست یافته قطره وجودشان که هستی نما بود در اقیانوس بیکران هستی مطلق غوطه ور گشته از خود بیخود شده دیگر نام و نشانی از خود نیافته همه امور بخدای لایزال واگذاشته میشود .

چنین دانشجویی همه رفتار و کردارش بخاطر خدا و رضای او انجام میگیرد خواه این کار درس خواندن یا درس دادن باشد .
اما درمدارس جدید متأسفانه در بسیاری از آنها و دانشگاهها این خودسازی وجود ندارد تمام فکرها و همها برای بدست آوردن مدرک تحصیلی دور میزنند و برای وصول باین هدف از هیچ عمل غیر انسانی خودداری نمیکنند حتی در مواردی هم باستاد کشی میپردازند ، بدیهی است پس از تحصیل این مدرک همانند دزدی که با چراغ آید گزیده تر نوامیس و اموال مردم را بغارت و یغما میبرند در چنین محیطهایی چیزی که وجود نداشت ایمان و تقوی بود البته منظور نگارنده نوع دانشجویان است نه عموم چه در همان دوره طاغوت هم باز افراد مندینی از دختر و پسر بودند که برخلاف جو عمومی دانشگاه به همراه تحصیل بازسازی خود میپرداختند و پس از

داده بجای خودکفائی تکنیکی روحیه مصرفی را توسعه دهند این فشرده و خلاصه‌ای از سیاست‌های استعماری بود که دانشگاه را از مدارس علوم اسلامی که دانشمندانی همانند ابوعلی سینا و فخر رازی و آخوند ملاصدرا و فیض کاشانی‌ها در آن پرورش یافته بودند جدا ساخت و بوسیله تبلیغات و رسانه‌های گروهی مدارس علوم اسلامی و گردانندگان آن بعنوان قشریون و ارتجاع معرفی گردید .

اتمام تحصیلات دانشگاهی به تعلیم و تربیت دانش‌آموزان می‌پرداختند ، بدیهی است که اساس دانشگاه بوسیله افراد سرسپرده و غرب زده با نقشه‌های استعمار گرانه طوری تنظیم یافته بود که صد درصد برنامه‌هایش گرایش غرب داشته از اصول و مبانی ایمانی برکنار بود هدف اصلی آن بود که مغزهای مستعد و آماده را بعنوان گوناگون از کشور



کوچکترین نتیجه‌ای که استعمارگران از این همه بی‌مبارگی عایدشان گردید این بود در آن هنگام که ملت ستمدیده قیام کرده نار و بود طاغوتیان را درهم نوردیده حکومت اسلامی را بنیان نهاد دانشگاهی که همه

فراری داده از نیروها و استعداد های آنان بنفع خود بهره برداری کنند و بقیه را با رواج روحیه مدرک گرایی با داراات کشانده با فقدان علم و تکنیک سربار دولت سازند و بجای ابتکار و ابداع صنعت مونتاژ را رواج

میپذیرند ولی هیچگاه نیش زبان و شوخیهای
نیشدار التیام نمیابند .

ممکن است در این باب گفته شود که پس
چرا اسلام بعناوین گوناگون از شوخی کردن
مسلمانان را باز داشته است بعنوان مثال
امام جعفر صادق علیه السلام فرمود : **كَثْرَةُ
الْمَرَاخِ يَذْهَبُ بِمَاءِ الْوَجْهِ وَكَثْرَةُ الصَّحِكِ تَمُجُّ
الْإِيمَانَ مَجًّا** : یعنی زیاده روی در شوخی
وقار و ابهت آدمی را بیاد میدهد بدیهی
است که شوخی کردن همانند نمک طعام است
اگر بمقدار ضرور و لازم بکار گرفته شود باعث
خوشطعمی غذا خواهد بود ولی اگر بمقدار
زیاد از آن بهره گرفته شود لامحاله زیان آور
خواهد بود .

در همه روایاتی که از شوخی کردن بنوعی
مذمت شده همه مربوط به زیاد شوخی کردن
است نه اصل شوخی .

بنابراین باید مسلمانان بکوشند گشاده رو
بوده برای ایجاد سرور و شادی در مواردی
شوخیهای نمکین انجام داده و از زیاده روی
در آن بپرهیزند که ابهت و وقار آدمی را
بیاد میدهد ضمناً از شوخیهایی که بعنوان
عقدہ گشائی و تحقیر و توهین بدیگران است
جدا خودداری نمایند که پیشوایان دین ما
فرموده اند : **كِهِ الْمَرَاخُ السَّبِيحُ الْأَصْفَرُ** : یعنی
شوخی کردن یکنوع دشنام دادن کوچک است

مخارج آنرا طبقات مستضعف متحمل بودند
از زن و مرد و کارگر و بازاری این ملت جدائی
گزیده بکارشکنی و تفرقه اندازی پرداختند تا
تداوم انقلاب را که صدها هزار شهید داده
بود از بین ببرند البته ناگفته نماند که
دانشجویان با ایمان دانشگاهها بصوف ملت
پیوسته در تمام مبارزات مردانه کوشیده و از
هیچگونه جانبازی و فداکاری دریغ نورزیدند
همه این بدیختیها معلول این نکته بود که
انسان سازی و ایمان و تقوی را از محیط های
آموزشی ما کنار زده بجای آن غرب زدگی
و فساد اخلاق و روح مادیگری را رواج داده
بودند .

امروزه مسئولین انقلاب فرهنگی باید توجه
داشته باشند باید در بازگشائی دانشگاهها
برنامهها را طوری تنظیم دهند که هدف
اساسی دانشگاهها انسان سازی باشد جامعه ما
امروزه احتیاجی که با ایمان و تقوی دارد از
نیازی که بآب و نان و هوا دارد بیشتر است
امروزه جامعه ما با افراد مکتبی و با ایمان
احتیاج دارد که انقلاب ما را تداوم بخشند
از این گذشته در سایه ایمان و تقوی میتوان
احساس مسئولیت کرده خویش را بخود کفائی
رسانید .

در خاتمه فراموش نکنیم بنیانگذار انقلاب
ما فرمود که تزکیه باید قبل از تعلیم و تعلم
باشد زیرا انقلاب از عمق ایمان جوشیده و
تداوم آن نیز وابسته بدان است .

عبدالله
شفیع آبادی

مستقیم

با

ممنون و اولان

در زمینه

ارزشیابی معلم

ارزشیابی میدهد و آنرا به نوع معینی تعبیر و تفسیر مینماید ، گروهی با آن موافق ، عدهای با آن مخالف ، و جمعی نیز با قبول شرایطی با اجرای آن رضایت میدهند . معلمی که با نهایت جدیت در ضمن سال بتدریس موثر و صحیح اشتغال دارد مشتاقانه میخواهد از کارش ارزشیابی بعمل آید و نتایج فعالیت هایش درجائی منعکس گردد ، برعکس ، معلم دیگری که فقط وقت کشی مینماید و به علل گوناگون در تدریس و کلاسرداری موفق نیست با ارزشیابی از کارش نوافقی ندارد و بسادگی بدان تن در نمیدهد .

گاهی ارزشیابی با ارزش گذاری اشتباه شده و صرفا با کلمات خوب یا بد که واژه هائی نسبی هستند مترادف بکار میرود ، در ارزش گذاری ، رفتار بدون توجه بعلمل و عوامل ایجاد کننده آن با معیارهای از پیش تعیین شدهای مطابقت داده میشود و صرفا با کلماتی نظیر خوب ، بد ، ویا مشخص میگردد

بر اثر چندین سال ارتباط مستقیم با معلمان و مدیران و دانش آموزان مدارس در مقاطع متعدد تحصیلی به تجربه دریافتم که ارزشیابی صحیح و دقیق از فعالیت های معلم و یاد گرفته های دانش آموزان در بهبود کیفی و کمی کار معلم و دانش آموز حائز اهمیت بسزائی است ، در این نوشته مختصر پس از بحث کوتاهی درباره ارزشیابی ، روشی سودمند برای افزایش کار آئی کمی و کیفی معلمان ارائه خواهد شد .

افراد از ارزشیابی استنباط های متنوعی مثبت یا منفی - دارند ، هرکسی متناسب موقعیت و وضع خود مفهوم خاصی به

در حالیکه در جریان ارزشیابی فعالیتهای گذشته با توجه به امکانات خود بدقت بررسی میشود و نکات قوت و ضعف و موانع معین میگردد و سپس روشهای عملکرد موثرتری برای آینده توصیه میشوند. به بیانی دیگر منظور از ارزشیابی آنست که دریابیم آیا به هدفهای رفتاری تعیین شده در آغاز کار نائل شده ایم یا نه، و چنانچه بآن هدفها رسیده ایم دقیقاً چه موارد و عواملی باعث پیشرفت شده، و چنانچه نتوانسته ایم بدان هدفها برسیم عوامل و موانع بازدارنده ای موجود بوده اند چگونه میتوان آنها را مرتفع نمود، از اینرو برای انجام ارزشیابی باید اولاً هدفهای رفتاری و معیارهای مورد سنجش از قبل معین و مشخص باشند و طرفین (معلم

و دانش آموز) از آنها کاملاً مطلع و آگاه گردند ثانیاً روش مناسبی برای رسیدن به هدفهای رفتاری تعیین شده انتخاب شود، هر معلم با توجه به امکانات و موقعیت خود و دانش آموزان تلاش مینماید روشی را برگزیند که او را به بهترین وجهی به هدفهایش برساند ثالثاً روشهای ارزشیابی (کتبی، شفاهی، تستی، انشائی، عملی و ...) نیز باید از آغاز تعیین گردند و به اطلاع دانش آموزان نیز برسند. بعنوان مثال، در کلاس اول ابتدائی معلم موظف است با دانش آموزان بطریقی کار کند که پس از گذشت یکسال تحصیلی دانش آموزان بتوانند مهارت های اولیه خواندن و نوشتن و حساب کردن در حد معینی (هدفهای رفتاری) را



فرا گیرند ، برای رسیدن باین هدفها هر معلمی با در نظر گرفتن اصول کلی روشهای تدریس و نیز با توجه به ذوق و سلیقه خود روشی را برمیگزیند و با تهیه طرح درس میکوشد در مدت تعیین شده به هدفهای رفتاری مورد نظر نایل آید ، سرانجام برای اینکه معلوم شود آیا به هدف رسیده یا نه و نیز برای یافتن نکات قوت و ضعف باید از روشهای طی شده (توسط معلم) و نتایج آن (یادگیری دانشآموزان) ارزشیابی بعمل آید . موارد مثبت بخاطر استفاده دیگران باید با اطلاع همگان برسند و فرد بخاطر انجام آنها تشویق گردد و برای رفع نواقص یا عوامل مزاحم راهنمائیهای لازم بعمل آید .

لذا برای اینکه دریابیم چه کسانی به هدفهای رفتاری رسیده اند ، چه کسانی نتوانسته اند بدانها نایل آیند ، چه افرادی از هدفها فراتر رفته اند ، و همچنین دلیل یابی برای فعالیتهای هر گروه بخاطر کمک به بالا بردن میزان کارآئی ارزشیابی لازم و ضروری بنظر میرسد ، از طریق ارزشیابی دقیق و صحیح باید کسانی که در جهت نیل به هدفها کوشیده اند و کارشان را بطور مناسبی انجام داده اند مورد تشویق قرار گیرند تا احساس رضایت کنند و در بهبود کارشان بهتر و بیشتر بکوشند ، بخاطر دارم روزی از یکی

انسانی و مطالعات فرهنگی
علوم انسانی

از کلاسهای اول ابتدائی بازدید نمودم و معلم فردی جدی و سخت کوش و آشنا به کار بود ، در ساعت استراحت که تعیام معلمان در دفتر مدرسه جمع بودند نکات مثبت کار معلم کلاس اول را برای حاضرین بازگو نمودم تا دیگران نیز درحد امکان آن موارد را بکار بندند . درخاتمه که شیوه کار معلم ونحوه برخوردش با دانشآموزان را ستودم اشک شوقی را در چشمانش مشاهده نمودم . علت را پرسیدم بمن گفت " طی بیست سال گذشته که بتدریس در کلاس اول مشغولم تا بحال کسی بکلاس من سر نزده و نگفته که چه میکنم و کارم را چگونه انجام میدهم . اکنون با اظهار نظر شما تمام خستگیهای بیست سالهام از بین رفت " . در بازدید مجددی که از این کلاس داشتم دیدم معلم با تلاش بیشتر و روشهای جدیدتری بکار مشغول است . رفتن بدرون کلاسهای معلمان ، گفتگو با آنها در محیطی نفاهم آمیز و عاری از ترس و وحشت ، و گوش دادن به مشکلات آموزشی که مطرح میسازند باید اساس تغییرات بنیادی در روشها وبرنامهها قرار گیرد .

ارزشیابی دقیق و صحیح ، محرک رفتار و انگیزه های قوی برای یادگیری است . انسان دوست دارد کارش را با موفقیت انجام دهد و در بین همنوعانش فردی فعال و کوشا و علاقمند معرفی گردد ، بعبارت دیگر چون انسان موجودی اجتماعی است که میخواهد از امکانات و توانائیهایش به بهترین وجهی

بهره برداری نماید واز آن بصلاح جامعه استفاده کند باید او را درحد اکثر استفاده نمودن از امکاناتش یاری داده و با بازگو کردن نکات مثبت فرد را به رفع نکات ضعف ترغیب و تشویق نمود . احساس موفقیت موجب تلاش بیشتر میشود و موفقیت های جدیدتری را به ارمغان میآورد ، احساس موفقیت معلمان در کارشان در حالات روانی ونیز پیشرفت تحصیلی دانشآموزان موثر میباشد . این گفته در مورد معلمان کلاس اول ابتدائی از اهمیت ویژه ای برخوردار است زیرا در کلاس اول نگرش تحصیلی دانشآموزان فرم میگردد و نسبت به معلم ، محیط مدرسه و کلاس درس ، نحوه مطالعه وانجام تکالیف و چگونگی روابط با همکلاسی های خود دید خاصی بدست میآورد بررسی ومشاهدات متعدد در مدارس ابتدائی نشان میدهند دانشآموزانی که در کلاس اول ابتدائی معلم موفق داشته اند در کلاسهای بالاتر با مشکلات درسی و رفتاری کمتری مواجه هستند ، برعکس گروه کثیری از دانشآموزانی که معلمان از درس یا رفتارشان شکایت دارند در کلاس اول ابتدائی ضعف درسی داشته اند و با معلم ناموفقی مواجه بوده اند .

شیوه ارزشیابی باتوجه به موضوع وهدف های رفتاری تعیین میگردد . در نظام کنونی

حمد صور اردوبادی



نقش و اهمیت

قبل از همه باید به یک نکته مهمی اشاره شود و آن اینکه صرفنظر از انواع مختلف تعلیم و تربیتها (ازهرقبیل) و درخارج از اینکه کدام سبک تربیت اصیل منشاء اثر است آنچه بخصوص در فرهنگ ناقص و نارسای ساخته عقل و فکر بشر بیش از همه جلب توجه مینماید این است که آیا آن سبک و مکتب ، خود از نقش و اهمیت وجودی خود مربی در پیشبرد مقاصد تربیتی ، هیچ باخبر و آگاه هست یا نه ؟ و درصورت آگاهی آیا قدرت و توانائی تربیت خودمربی را دارد ؟! و آیا میداند که خصوصیات و صفات و حالات و حتی افکار و اندیشه‌های دائمی یا گذری خود مربی

مربی
واقعی

چه تاثیراتی درحال درونی و وضع کیفی روحی داشته و چگونه این "حال" از هرنوع که باشد ، قابل انتقال و بلکه بمانند یک بیماری جسمی مسری قابل سرایت است !؟

صرفنظر از خطاهای مهمی که درسبک و روش تربیت در مکاتب معاصر مشاهده میگردد ، عدم حصول علم و معرفی کافی نسبت بسسه صفات و حالات درونی خود مربی ، بنتهایی کافی است آثار مثبت هرنوع روش تربیتی صحیحی را درهرسبک و مکتبی خنثی نموده و درست درخلاف جهت هدف عالییه یک تربیت اصیل (اگر ممکن باشد) منشاء اثر گردد .

اگر بخواهند که تربیت به مفهوم اعم خود در مورد انسان به معرض اجرا گذارده شود ، چنین امری هرگز درخارج از مکاتب دینی که اسلام نمونه کامل همه آنها است میسر نتواند بود ، زیرا برای تربیت هر فردی دراین مراحل عالیتر یکنفر مربی واقعی لازم است (نه برای یک عده یک نفر مربی) یعنی کلیه خصوصیات و امتیازات و نقاط ضعف روحی و اخلاقی و بالاخره کلیه استعدادهای مثبت و منفی فرد میبایست از طرف یک مربی واقعی از تمام جهات و در تمام شئون زیرنظر گرفته شود ، که خودمربی در اصل به امر تربیت واقف و از مربی حقیقی تربیت یافته و با در دست داشتن الگوی صحیح و علم و آگاهی به مشکلات امر ، قادر به مراقبتهای لازم دقیق و پیشگیریهای بموقع شود ، و

تنها در چنین شرایطی است که مربی در جریان تربیت غیر ، بنتمام حالات و صفات و خصوصیات و تغییرات و نوسانات و بالاخره به کلیه استعدادهای ظاهری و باطنی او پی برده و از استعدادهای او واقف شده و از روی علم و اطلاع نسبت به حالات و خصوصیات طرف (در اثر تماس نزدیک و طولانی) میتواند احاطه کامل یافته و قادر است دائما تغییرات گوناگونش را زیر نظر بگیرد و نسبت به هر عمل و شرایطی عکس العمل متناسب نشان دهد (که چنین بذل توجه کاملی هرگز درمورد عده کثیری ممکن نیست) براساس چنین مراقبتهای اولیه و تربیت اصیل بود که درصدر اسلام ، اقدام به سازندگی حقیقی انسانها شده و شخصیتهای جاودانی از چنان شرایط مشکل پایه عرصه وجود گذاردند و نتایج بس درخشانی ببار آمد .

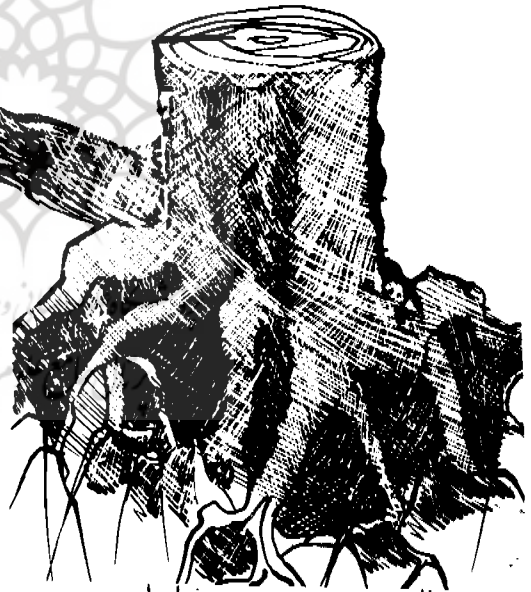
البته در چنین سبک تربیتی اصیل و عمیقی صرفنظر از آثار تبادل نظرات ظاهری و تعلیم و تعلم اصولی ، نظر به اینکه روابط معلم و منعلم شبیه آنچه که در مکاتب و مدارس معمولی مشاهده میشود صوری و ظاهری نبوده بلکه بصورت یک ارتباط عمیق روحی و معنوی درآمده و نابسرحد تبادل نظر باطنی ناآگاه پیش میرود ، از اینرو هم علم و آگاهی مربی از مکنونات ذهنی و کششهای قلبی فرد مورد تربیت تا بسرحدکمال ممکنه خود میرسد و هم علاوه بر استعدادهای ظاهری ، آگاهی کافی

از استعداد های باطنی بلکه انواع تغییرات و تمایلات و کشش‌ها و گرایش‌های گوناگونی که با تغییر شرایط زمانی و مکانی و سنی و مراتب علم و اطلاع تدریجا و بطور مداوم در زمینه فکری و روحی شخص ظاهر میگردد ، حاصل میشود ، بخصوص اگر بدانیم که جاذبه عشق و علاقه دوجانبه‌ای که در مقام تزکیه طرفین حاصل و در روابطشان بمراتب کمال مودت میرسد و در نتیجه پیوند آنها را تا مرحله وحدت قلبی میرساند ، طرفین چنین تعلیم و تربیتی را از اعماق روحی و احساس‌های قلبی ، به همدیگر مربوط و متصل ساخته و تفهیم و تفاهم را تسهیل و انتقال ذهنی را تسریع مینمایند ، از اینرو است که در امر تربیت عموما (و در تربیت فرادئ اختصاصا) باید خود مربی راسا از تزکیه نفس آنقدر برخوردار و بهره‌مند باشد تا بتواند به " حال " معنوی درونی دست یابد ، و به رزانت عقل و فضایل اخلاقی و صفات و استعداد های مثبت آنقدر مجهز باشد که پس از حصول چنان " حالی " بتواند آنرا در وجود خود تثبیت نموده و تا بسرحد ملکه شدنش پیش برد ، آنگاه است که در جریان تربیت اصولی (حتی در تعلیم و تعلم سطحی و صوری رایج در فرهنگ معاصر بشر) ، چنان " حال " درونی از طریق توجهات روحی آگاه و ناآگاه بطرف مقابل منتقل شده و سیر روحی

او را در جهت کمال تسریع و تسهیل نموده و در اصلاح و ارشادش ، خود بخود موثر افتد بخصوص که در روابط روحی جاذبه عشق و علاقه و کشش‌های روحی و باطنی طرفین را روحا^۱ به هم مرتبط و متصل نموده و تا بسرحد وحدت ، چنانکه اشاره شد پیش برد ، در جریان چنین ارتباطات عمیق روحی است که فرد مورد تربیت قدرت و توانائی لازم را برای احیاء روح خود و تقویت اراده و پشتیبانی عقل و منطق و پرورش استعداد های مثبت و کنترل و تضعیف و بلکه انهدام - استعداد های منفی ، خود بخود بدست آورد و در عالم درون خود قادر به تغییرات و اصلاحات اساسی گردد و نباید این امتیاز مهم موجود در تربیت فرادی (که مخصوص مکاتب دینی بخصوص اسلام است) را دست کم گرفت ، زیرا در این چنین ارتباطات روحی و انسانی مربی واقعی به رکن اعظم تربیت انسان دسترسی پیدا میکند که عبارتست از : " احیاء قلوب " که بی آن ، تمام تلاش‌های مربیان (بهر درجه‌ای که باشد) زاید و بیفایده بوده و نظر انسان سازی در حکم عدم است ، زیرا " بیداری دل " موهبتی است از مواهب الهی که تابش نور حکمت بر دل را تسهیل و عقل و شعور ظاهری و باطنی را بحرکت در آورده ، و در جهت تکامل روح انسانی براه میاندازد ، که چون از عطایای پروردگاری بوده و تنها بر دل‌های پاک و منزّه و یا ایمان و صاحبان تزکیه نفس



عطا شدنی است ، پس نصیب ناهلان و خیره‌سرا و خودخواهان نگردد و به ناچار همین محرومیت ، تربیت افراد را ناقص گذارد که از انسانیت بوئی نبرند ولو از نظر علم و دانش و تکنیک و صنعت به غایت مراتب کمال ممکنه خود برسند چنانکه در مکاتب تربیتی فرهنگ بشری ، بعلت عدم چنین توفیقی ، امر تربیت واقعی وجود نداشته و بعلت وجود چنین نقطه ضعف مهم ، خسارات وارده غیر قابل جبران است که با وجود پیشرفت عقل و علم و صنعت ، در سایه عدم بیداری دل ، بشر متمدن دائما در بیراهه قدم بر میدارد .



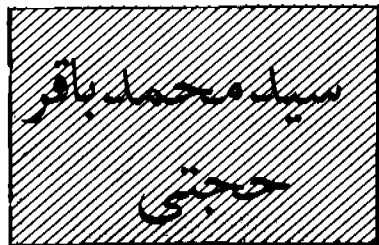
را برعهده دارد که به تغییر حال و احیاء قلوب منتهی میگردد و قادر است که در خارج از اصول هر نوع تعلیم و تربیت سطحی و صوری فرهنگ بشر ، در تربیت و هدایت فرد دخالت مستقیم و بلاواسطه موثری داشته باشد ، که آثار و نتایجش بمراتب قویتر عمیقتر از هر نوع علم اکتسابی بوده بلکه این چنین ارتباط و اتصال روحی مابین آن دو خود وسیله‌ای از وسائل احیاء و انتقال

بهرحال ، در تربیت فردائی صحیح ارتباطات روحی نزدیک و مداومی امکان پذیر بوده و القاء قوای روحی ، یک عامل مهم و اساسی محرک استعدادهای ذاتی و باطنی

شرایط و کارائی تنبیه در تربیت اخلاقی

کودک و نوجوان

۲



اصولا باید مریبان بدانند که هیچ عامل تربیتی موثرتر و سازنده‌تر از عامل مهر و محبت و رژیم گام به گام و مراقبت از رفتار کودک و تنظیم آن نیست ، ولی اگر همه عوامل دیگر تربیتی که با رفق و مدارا و نرمی با کودک هماهنگ است موثر نیفتاد ، مربی ناگزیر است از تنبیه و مجازات بدنی که در تربیت اخلاقی و دینی کودک و نوجوان از نظر اسلام یک وسیله احتیاطی و استثنائی است — استفاده نماید ، پیامبر اسلام (ص) در مورد تربیت دینی کودک و افراد خردسال میفرماید (*مَرُوا أَوْلَادَكُمْ بِالصَّلَاةِ لَسَعِ ، وَاضْرِبُوهُمْ عَلَيْهَا الْعَشْرَ*) ملاحظه میکنیم که در این حدیث تنبیه بدنی بعنوان نخستین عامل برای ایجاد عادت دینی معرفی نشده است بلکه بعنوان یک عامل استثنائی آنهم در سن ده سالگی کودک و نیز در صورتی که او در این سن از انجام یک تمرین دینی و فریضه عبادی تخلف کند روا و جایز است ، و پیش از ده



سالگی تنبیه بدنی حتی در مورد تخلف دینی مجاز نمیباشد ، قطعاً این تنبیه بدنی طبق قوانین فقهی نباید از حدود ایجاد درد تجاوز کند و نمیتواند بسرحد جرح و قتل وحتى ایجاد سرخی در بدن برسد و باید روی هم رفته تنبیه مذکور بسیار خفیف و سبک باشد زیرا کودک در این سن وسال وحتى پنج سال پس از آن مکلف و مسئول نیست .

گروهی از محققان و دانشمندان تعلیم و تربیت در مسئله تنبیه و مجازات راه افراد و تقریباً را پیش گرفته‌اند ولی اسلام که در همه شئون راه میانه و عادلانه ای را پیشنهاد میکند در این زمینه نظریه‌ای معتدل دارد ، مخالفان گرافگوی مجازات و تنبیه بدنی برای تأیید نظریه خود به ادله‌ای متوسل میشوند که چندان معقول نیست گروهی از دست اندرکاران تربیت که در راس آنها (ژان ژاک روسو) قرار دارد معتقدند که اسان هرگز در تربیت خردسالان نیازی به مجازات و تنبیه ندارد ، زیرا برای هر عملی مجازات و تنبیه طبیعی وجود دارد : کودکی که سبب فاسد میخورد دچار دل درد میگردد ، طفلی که با آتش نزدیک میشود از آن آسیب ببیند و کودکی که با چاقو بازی میکند زخم و جراحت او را تنبیه و مجازات مینماید ، و بالاخره برای هر عمل و رفتار غیر مطلوبی تنبیه و مجازاتی طبیعی وجود دارد که متناسب با آن میباشد .

لذا این گروه از دانشمندان تعلیم و تربیت کودک را بخود طبیعت وامیگذارند ، و میگویند طبیعت عهده دار تنبیه و مجازات اعمال نا مطلوب کودک میباشد ، وانسان نیز هر چند خردسال باشد طبعاً به عوامل لذت و کامیابی و تمتع از آسایش و رفاه متمایل و از عواملی که موجبات رنج و الم او را فراهم میآورد قهراً گریزان است .

این نظریه اگر چه در برخی از موارد جزئی و عاری از خطر بعنوان یک وسیله تربیتی موسمی و موقتی قابل قبول میباشد ، ولی نمیتوانیم آن را بصورت یک ضابطه تربیتی بپذیریم و آن را بنام موارد وهمه اوقات و فرصتها تعمیم دهیم ، زیرا برای هیچ پدر و یا مربی ممکن نیست دست روی دست بگذارد و فرزند خود را کنار آتش یا لب پرنگاه یا رودخانه عمیقی ببیند ، و یا مشاهده کند که او آب متعفن و آلوده‌ای بیاشاهد و یا غذای فاسد و نامناسبی بخورد ، و بی تفاوت بماند تا طفل او خود بخود بسا عکس العمل‌های طبیعی ، تنبیه و مجازات گردد .

علاوه براین برای هر رفتار نا مطلوب و نکوهیده ، مجازات طبیعی و عکس‌العمل فیزیکی و تنبیه فیزی وجود ندارد که کودک به خاطر آنها از اینگونه رفتار گریزان گردد ، و یا اساساً درباره اینگونه اعمال ، تجربه‌ای به دست نیآورده است و لذا قادر بر درک چنین

تنبیه و مجازاتی نیست : طفلی که کتاب و دفتر و یا پول رفیق مجاور خود را میرباید از این سرفت و دزدی حتی احساس لذت و موفقیت مینماید ، و با آن شکلات و شیرینی و خوراکی درخور حالات کودکانه و یا اسباب بازی تهیه میکند ، قطعاً در چنین رفتاری تنبیه و مجازات طبیعی وجود ندارد جز هشدار وجدان که هنوز کودک بدان مرحله نرسیده است تا رفتار او را محکوم سازد ، لذا ناگزیر باید او را تنبیه و آگاه نمود که چنین رفتاری مذموم و ناشایست میباشد و عرف و جامعه او را بخاطر آن نکوهش میکند ، و او به دزدی معروف میگردد ، و مردم براو خشم گرفته ، و وی را سرزنش مینمایند . نخست باید از روش تنبیه لسانی استفاده کرد تا نیروی بازدارنده‌ای در کودک بشمارسد ، به ویژه اگر علت چنان رفتاری ، حقد و کینه و دشمنی و یا محرومیت کودک باشد : در چنین صورتی نخست باید او را اندرز داد ، و لدی الاقتضاء او را تنبیه نمود لذا تنبیه و مجازات میتواند بعنوان یک عامل احیاطی مورد استفاده مریبان قرارگیرد ، طرفداران و نیز مخالفان تنبیه و مجازات ، هدفی جز خیر و سعادت افراد جامعه ندارند ولی روش این دو فرقه متفاوت است ، و روی هم رفته میتوان داوری درباره آنها را در جمله فشرده‌ای خلاصه نمود : که هیچ‌پرورشگاهی نمیتواند کودک را بحال خود واگذارد تا

طبیعت او را مجازات کند ، لذا اسلام اصل تنبیه و مجازات را بنام افراد تعمیم داده تا آنجا که بعنوان یک وسیله استثنائی تربیت ، کودک و نوجوان را نیز در برمیگیرد .
نقش موثر رفق و مدارا در تربیت کودک و نوجوان :

باوجود این که اسلام در برخی شرائط تنبیه و مجازات را پذیرفته است در عین حال چنان که یادآور شدیم عامل مهر و محبت و رفق و مدارای با کودک و انسانهای خردسال را عامل مهمی در تربیت میدانند میدانیم خداوند متعال نیز با ما مدارا میکند و از برخی از اعمال ما چشم پوشی مینماید و چون از حدود خود تجاوز نماید اعمال نا ستوده ما را کیفر میدهد :

لطف حق ، بانو مداراها کند

چون که از حد بگذرد رسوا کند
چون عفو و گذشت و رفق و مدارا با انسان و تربیت هماهنگ با نرمش و ملاطفت بیش از هرگونه عوامل تربیتی دیگر ، ثمربخش میباشد .

درحقیقت علت ارتکاب شر و فساد و رفتارهای نکوهیده ، پاسخ دادن بندای تمایلات نفسانی است و بپدیهی است که این تمایلات و گرایشهای مذکور نیز در بشر ، فطری میباشد که ما از آنها به غرائز تعبیر میکنیم ، بهمین جهت استاد رفتار مذموم بخود انسان ،

صحيح ودرست است لذا خداوند ابواب رحمت و عفو خود را فراسوی بندگان خویش گشوده است چون بشر ناگزیر بر اثر نوا میس غریزی دچار رفتار ناستوده میگردد و خداوند این حقیقت را بصورت فشرده‌ای بازگو نموده




و فرموده است : (وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ آيَاتِكُمْ وَبِعُوقِ عَنْ كَثِيرٍ) (۱) پس عفو و گذشت و مدارا و ملاحظت ، وسیله نیل به هدف مهم و اساسی است که عبارت از جلب قلوب و ایجاد انس و مودت و توسعه شعاع کار برد بهره‌های تربیتی است رسول گرامی و مهربان اسلام برای پیشرفت دعوت و تربیت و اصلاح جامعه‌ای که در مسیر مخالف برنامه های اسلام گام برمیداشت ، آزارهای فراوانی بخود دید ، و علی‌رغم همه این آزارها خویشتن را موظف به عفو و گذشت میدانست و احساس میکرد که بمنظور تربیت صحیح باید رفق و مدارا را پیشه خود ساخته و بدی را به نیکی پاسخ دهد تا عوائد تربیتی او فراینده‌تر گردد . روی نیرومندترین ابزار تنبیه و مجازات پیامبر اسلام (ص) یعنی سر قبضه شمشیر آن حضرت سه تعبیر سازنده و جملانی که مثل اعلای اخلاقی را ارائه میکند نقش بسته بود که از آن جمله ، عبارت : (أَحْسِنِ إِلَى مَنْ أَسَاءَ إِلَيْكَ) (۲) بوده است ، و بپیر خداوند به او فرمود که نباید در برخورد با مردم و اصلاح آنها خشن و سخت گیر باشد چون باخشونت و سخت دلی نمیتوان نتیجه مطلوبی بدست آورد . بقیه در صفحه ۵۴

و گذشت مینمایید .

(۲) سفینه البحار ج ۱ ص ۵۱۶ : با کسی که بنو بدی کرد نیکی کن .

(۱) سوره شوری آیه ۲۹ آنچه شما میرسد بازده اعمالی است که خود شما انجام میدهید و خداوند از بسیاری امور عفو



الدیشه
تریبیتی

میکرفت ، علنش هم این بود که در منزل خیلی تنها بود ، وهیچ مونس و همدمی نداشت ، خواهرش نمیتوانست برای او همبازی خوبی باشد ، چون اولاً ، سنش از او بیشتر بود ثانیاً کار مسعود هم آنقدر زیاد بود که تمام ساعات بعد از مدرسه مشغول مطالعه و درس خواندن میشد ، مادرهم که تمام روز را خیاطی کرده بود ، از شدت

مسعود سه ساله بود که پدرش را از دست داد ، سرپرستی او وخواهرش را مادر بعهده گرفت ، خواهرش ۷ سال از او بزرگتر بود ، وقتی مسعود بمدرسه رفت ، در آنجا دوسانی پیدا کرد ، روزها درمدرسه خیلی به او خوش میگذشت ، چون تنها نبود وبا بچهها بازی میکرد ، عصر وقتی بمنزل برمیگشت ، دلش

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

خستگی حال ورمقی برایش نمی‌ماند که خیلی سربه سر مسعود بگذارد ، در ضمن مسعود حق هم نداشت برای بازی به کوچه برود ، در نتیجه بعد از آمدن از مدرسه در منزل تنها بود ، تنهای تنها ...

کم کم یک حالت انزوا و گوشه‌گیری در مسعود پیدا شد ، دیگر در مدرسه هم خیلی با بچه‌ها نمی‌جوشید ، بخصوص کلاس سوم کد بود ، خواهرش هم برای ادامه تحصیلات بآمریکا رفت و دیگر حتی خواهرش هم نبود نا گاهی دوسه کلمه با او حرف بزند ، و درد دل کند ، وقتی درمدرسه روحیه شاد و پر-جوش بچه‌ها را میدید غم در دل کوچک و غمبارش لانه می‌گردد ، بعضی وقتها هم که به یاد پدرش می‌افتاد ، با خود فکر میکرد که نکند چون او یتیم وبی پدر است کسی به او توجه نمی‌کند ، حتی روزهای تعطیل نیز او جایی نداشت که برود ، گاهی اوقات که از بچه‌ها می شنید که چگونه با ماشین پدرشان بگردش و تفریح یا به دیدار فامیل رفته‌اند و یا وقتی می‌فهمید که مثلا دیشب پدر یکی از بچه‌ها برای فرزندش هدیه‌ای خریده و او را تشویق کرده غم دلش را چنگ میزد ، چون نه کسی بود که با ماشین او را بگردش ببرد ، و نه پدری که برایش هدیه‌ای بخرد ، مادر خیلی به او محبت می‌کرد ، ولی بهرحال درد بی پدری چیز دیگری است ، دیگر خیلی احساس تنهایی میکرد ، و این احساس مثل خوره جانش را میخورد ، از همه بدش می‌آمد

از مدرسه ، از کلاس ، از بچه‌ها و از زنگ تفریح توی حیاط که زنگ شادی و هیجان بود و حتی از خودش

زنگهای تفریح بگوشه‌ای از حیاط پناه میرد ، و فکر فرو می‌برد ، اوائل بچه‌ها به سراغش می‌آمدند و او را به بازی دعوت میکردند ، ولی چون او نمی‌پذیرفت دیگر بچه‌ها هم به او اعتنائی نمی‌کردند و او فکر میکرد که همه او را رها کرده‌اند آخر کسی نبود که ناز او را بخرد و او هم دیگر برای کسی ناز نمی‌کرد و به این وضع ، یعنی عزلت و گوشه نشینی عادت کرده بود ، و حتی مادرش و معلمش هم از او چیزی نمی‌پرسیدند و به او چندان محل نمی‌گذاشتند ، ولی این وضع ناهنجار تاثیر بسیار بدی در وضع روحی و درسی او گذاشته بود دیگر کم حرف میزد و درس هم نمیتوانست بخواند ، روز بروز وضعش بدتر میشد شاید بتوان گفت که او مریض شده بود آنهم مرض سخت و خرد کننده‌ای (مرض بدبینی و گوشه‌گیری وبی اعتنائی) این ناراحتی روانی به یک حالت دیگری هم تبدیل شد و آن ترس بود ، ترسی موهوم وبی علت ترس از همه چیز و همه کس راستی که چه دردناک است وضعیت دانش-آموزی اینچنین ... شما بعنوان یک معلم و یک پدر برای مسعود چگونه میتوانید او را از جنگال عفریت بدبینی و این امراض رهایی دهید خدا یار تان باشد ...

فضیلت و مکرمت را با انسان میشناساند و او را از سرگردانی و گمراهی نجات میدهد و از طرف دیگر با استفاده از تاکتیک‌های صحیح یعنی بکار بردن روشهای تربیتی ایده‌آل ، او را بسوی ارزشها بحرکت در می‌آورد .

بدون تردید ، هیچ‌چیزی نمیتواند برای انسان جاذبه داشته باشد ، مگر اینکه درباره آن بیک شناخت کامل یا کافی برسد گفته‌اند :
النَّاسُ أَعْدَاءُ مَا جَهِلُوا : مردم دشمن چیزی هستند که نمیدانند .

پس چیزی را که انسان نمیشناسد و نمیداند اگر هم آن را دشمن ندارد ، حداقل درباره آن بی تفاوت است ، چگونه ممکن است کسی که در مورد فضائل و کرامات ، به شناختن نرسیده ، محذوب آن شود و در راه رسیدن به آنها بکوشش و تلاش پردازد !؟

قبلاً سخن اسپینوزا را نقل کردیم و بیک اشاره نقادانه ، از آن گذشتیم ، اکنون جا دارد که به همان سخن بازگردیم و با توضیحی آن را تکمیل کنیم .

چه مانعی دارد که فضیلت و رذیلت را عبارت از سود و زیان بدانیم ، منتهی سود و زیان را محدود بآنچه در این جهان است و با معیارهای مادی سنجیده میشود ، ندانیم ،

بلکه تعمیم دهیم !؟

آری اگر فضیلت و رذیلت را آن سود و زیانی بدانیم که محدود باین جهان نباشد و با معیارهای الهی سنجیده شود ، هیچ مانعی ندارد .

تردیدی نیست که انسان مکتبی طالب است که سود ببرد و گرفتار خسران و ضرر و زیان نباشد ، اما کدام سود و کدام زیان !؟

انسان مکتبی جهاد با جان و مال را که ضرر مادی دنیوی است بسود خود میدانند و ترک آن را که سود مادی دنیوی است به زیان خود میشناسد .

انسان مکتبی در خط " رضوان " و خشنودی خداگام برمیدارد و این را برای خود بزرگترین منفعت میشناسد و زیان و خسران خود را در این میدانند که در راهی حرکت کند که خداوند راضی و خشنود نباشد .

همه مواردی که قرآن بعنوان فضیلت و کرامت معرفی کرده ، منضم نفع انسان است و خلاف آن ، منضم ضرر و زیان است . چنین شناختی در انسان نسبت به فضائل ایجاد شوق و رغبت میکند و او را از رذائل متنفر و گریزان میسازد .

در عین حال ، نظام فضیلت پرور اسلامی از راه بشارت و انداز ، خوشبختی‌ها و تیره بخشی‌های آینده را بیان کرده و اسباب

برانگیخته شدن خوف و طمع را در دل‌های مردم فراهم نموده ، زیرا خوف و طمع ، انسانها را به تلاش و کوشش وامیدارد و روح – فداکاری را در آنها احیا میکند .

انسان نگویندخت مادی هم تلاشش برای خاطر خوف و طمع است و اگر خوف و طمع در وجودش نباشد ، انگیزه‌های برای تلاش و کوشش ندارد .

انسان سرفراز الهی هم انگیزه تلاشش از راه خوف و طمع پیدا میشود ، با این فرق که اولی خود را محدود به همین طبیعت متحول کرده و دومی به ابدیت چشم دوخته است .

در نظام اجتماعی و قانونگذاری اسلام ، محال است که حتی در یک مورد ، توجه و اعتنائی به ردائل شده باشد ، تمام مسندها و مسئولیتهائی که برای اشخاص در نظر گرفته شده ، بر اساس فضائل و کرامات است ، تمام ستایشهائی که از زبان فرستادگان خدا جاری شده ، بر محور فضائل و کرامات ، دور میزند و همه نکوهش‌ها از ذائل است .

برای عهده داری مسئولیتهای اجتماعی دو ویژگی مهم : خبرگی و پرهیزگاری ، لازم است ، مدیریت و دانش و تخصص برای کاری که انسان برعهده میگیرد ، شرط اساسی است در حقیقت در همه مشاغل و مسئولیتهای ، نخبه بودن چه از نظر کار و چه از نظر ایمان ضروری و لازم است .

مقامات اخروی و جاودانی هم پایان و نتیجه طبیعی فضائل اکتسابی دنیوی است و به

قاعده : **الدُّنْيَا مَرْعَى الْأَخْرَةِ** : هر چه انسان در این جهان بگارد ، در آنجا درو میکند .

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو

یادم از کشته خود آمد و هنگام درو

برای پرورش فضائل و کرامات ، در وجود انسان ، همین‌ها که بر شمردیم کافی است : شناخت و بشارت و انداز .

اولی آگاهی میدهد ، دومی انسان را بر سرشوش و رغبت می‌آورد و سومی او را از خطرات و مهالک ، بیمناک میسازد .

اینکه مقامات اخروی را نتیجه طبیعی فضائل اکتسابی دانستیم ، منافاتی با این ندارد که :

در عین حال ، خداوند نسبت به بعضی‌ها تفضلی بفرماید و آنها را مشمول مغفرت و رحمت کند .

با اینکه خوف و طمع ، دو عامل موثری هستند که میتوانند بر اساس شناخت صحیح ، انسان‌ها را به تحصیل فضائل وادارند ، مع الوصف فراموش نکنیم که انسان‌هایی هم هستند که با شناخت کاملی که نسبت به خداوند که فضیلت و کرامت مطلق است دارند در راه فضائل و کرامات میکوشند و به عشق او راه را می‌پویند و خوف جهنم یا طمع بهشت ، محرک آنها نیست ، البته اینگونه انسانها از لحاظ فضیلت ، در مرتبه‌ای بس والا تر قرار دارند ، چون تودارم ، همه دارم دیگرم هیچ نباید !